

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه گذشته عرض کردیم دلایل معاد به دو قسمت کلی در قرآن خلاصه می‌شود و همهٔ ادله‌ای که برای معاد در قرآن آمده است در این دو قسمت وجود دارد. اول اثبات امکان معاد است برای کسانی که مدعی بودند که معاد ناشدنی است. «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمْرَقٍ إِنَّا لَنَمُنُّ بِحَدِيثِكُمْ بِحَدِيثِ الْكَافِرِينَ»^۱؛ کافران به یکدیگر می‌گفتند که خبر دهیم شما را از مردی که ادعا می‌کند بعد از اینکه مُردید و خاکستر شدید، دوباره خلقت جدیدی برای شما رخ خواهد داد. در دنباله می‌آورد که اینها به یکدیگر می‌گفتند که بر خدا دروغ بسته یا اینکه دیوانه است.

دوم: عدم ضرورت وقوع معاد: منتها طایفه‌ای دیگری هستند که منکر قدرت خداوند و منکر اینکه توانای بر آفرینش مجدد است، نبوده بلکه آنها دنبال دلیلی بر ضرورت وقوع معاد هستند. چون هر چیز که وجودش امکان پذیر باشد که واقع نخواهد شد. خیلی از حوادث امکان دارد، مثلاً امکان دارد این سالن آتش بگیرد و محال نیست. ولی آیا به صرف اثبات امکان، این سالن آتش می‌گیرد؟ پس معلوم می‌گردد که مسئلهٔ ضرورت و قطعیت و حتمیت معاد بحث دیگری است که دلایل دیگری می‌خواهد.

در بحث ادلهٔ اثبات امکان معاد، در قرآن آیات فراوانی آمده است.

دومین دلیل قرآن: خلقت آسمانهاست. مثلاً شخصی کار مهمی انجام داده است، شخص دیگری نمی‌تواند باور کند که این کار را ایشان انجام داده است، برای اینکه شگفتی شخص را نسبت به انجام آن کار، کم کنیم، کار بزرگتری از آن شخص را ذکر می‌نماییم. وقتی کار بزرگتر را گفتیم، در این صورت در مقابل کار کوچکتر، تسلیم می‌شود، خصوصاً اگر کار بزرگتر، غیر قابل انکار باشد. خداوند شاهکار شگفت خود که اصلاً قابل انکار نیست را به رخ منکران معاد می‌کشد و آن خلقت آسمانها و زمین است. انسان هر چه را که انکار کند، عظمت آسمانها را نمی‌تواند انکار نماید. در شبهای تاریک ستارگان و کهکشان‌ها درخشش خیره‌کننده‌ای دارند و هر انسانی را از عظمت خداوند مطلع می‌کنند. **امیرالمؤمنین (ع)** به مالک می‌فرماید: اگر به خاطر قدرتت، عجب تو را گرفت، به آسمان و عظمت آن و قدرت خداوند نگاه کن. سوره یس، «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ...»^۲؛ کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید نمی‌تواند مثل اینها را خلق کند. اینها می‌گویند خداوند قدرت ندارد یا ادعا می‌کنند معاد امکان ندارد. باز در سوره احقاف، «أَوَلَمْ يَرَوْا...» که این فعل «يَرَوْا» به معنای «يَعْتَقِدُوا» است، چون فعل «رءا» اگر دو مفعول بگیرد به معنی اعتقاد است. مثلاً می‌گوییم: «رَأَيْتُ زَيْدًا عَالِمًا» معنایش این است که: معتقدم که زید عالم است. فعل «رءا» جزء افعال قلبی است که اگر دو مفعول گرفت، معنای اعتقاد می‌دهد. «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَكَمْ يَسْعَىٰ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُخَيِّبَ الْمُؤْتِي بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۳؛ مگر ندانسته‌اند که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده و در آفریدن آنها در مانده نگریدید می‌تواند مردگان را نیز زنده کند آری اوست که بر همه چیز تواناست.

یا در سوره غافر می‌فرماید: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ...»^۴؛ آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است. خداوندی که این همه عظمت را آفریده، نمی‌تواند انسان را بیافریند؟! اینگونه آیات در قرآن زیاد است که عظمت آسمانها را به رخ منکرین می‌کشد و سپس می‌فرماید: خدایی که این آسمانها و زمین را آفرید، دوباره قدرت ایجاد دارد.

۱- سیا آیه ۷

۲- یس آیه ۸۱

۳- احقاف آیه ۳۳

۴- غافر آیه ۵۷

من به یک نمونه از تحقیقات علمی دانشمندان پیرامون آسمانها اشاره می‌کنم. کهکشان‌هایی که شامل میلیاردها منظومه، مثل منظومه شمسی‌اند. مثل کهکشان راه شیری که خود ما در آن واقع شده‌ایم، این کهکشان راه شیری تا یک میلیون سال نوری امتداد دارد. یعنی اگر سفینه‌ای بسازند که با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه حرکت کند و بخواهد این کهکشان را طی کند، یک میلیون سال باید در راه باشد! طبق آخرین تحقیقاتی که دانشمندان انجام داده و به جهانیان اعلام کرده‌اند، حداقل یک تریلیون کهکشان در مجموعه آسمانی وجود دارد، حداقل! طرف حداکثر آن معلوم و مشخص نیست. راهی برای اطلاع وجود ندارد. میلیاردها منظومه تشکیل یک کهکشان می‌دهند، میلیاردها کهکشان تشکیل یک خوشه می‌دهند، میلیون‌ها خوشه تشکیل یک ابرخوشه و میلیاردها ابرخوشه در کنار هم جمع شده‌اند تا تشکیل این مجموعه را داده‌اند. اصلاً زمین ما چیزی به حساب نمی‌آید. یکی از ستارگانی که دانشمندان در سالهای اخیر رصد کرده‌اند، ۵۰ میلیون برابر خورشید است! و حجم خورشید یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است! اگر می‌خواهید بدانید این ستاره چند برابر زمین می‌شود، باید ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ را ضربدر ۱,۳۰۰,۰۰۰ کنید. به عبارت دیگر ۶۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ (تریلیون) برابر زمین است یا ۶۵ هزار میلیارد برابر زمین. ما اصلاً کار به این همه منظومه و عظمت و ... نداریم، فقط یک ستاره!

دلیل دیگر: قدرت مطلق است. موجودات یا مطلق‌اند یا نسبی. موجود نسبی موجودی است که محدودیت دارد. موجود مطلق موجودی است که بی‌انتهاست که این منحصر در ذات اقدس الهی است. اما موجود نسبی موجودی است که حدی دارد و بزرگی و کوچکی و به طور کلی صفاتش نسبی سنجیده می‌شود. مثلاً اگر بپرسند مورچه کوچک است یا بزرگ؟ بدون تنبیه یا توجه می‌گویید: معلوم است که مورچه کوچک است، ولی اگر کمی فکر کنید جواب می‌دهید نسبت به میکروب خیلی بزرگ است ولی نسبت به انسان خیلی کوچک است. انسان بزرگ است یا کوچک؟ می‌گویید: نسبت به قله کوه خیلی کوچک است، ولی نسبت به مورچه خیلی بزرگ است. قله کوه بزرگ است یا کوچک؟ باز جواب می‌دهید: نسبت به زمین کوچک و نسبت به انسان بزرگ است. زمین نسبت به خورشید کوچک و نسبت به قله کوه بزرگ است. خورشید نسبت به منظومه کوچک و نسبت به زمین بزرگ است. همین طور هر چیزی را که حساب کنید، نسبی است. علوم، توانایی‌ها، کمالات و قدرت نسبی است. فقط یک وجود و کمال وجود دارد که کمالاتش مطلق است و آن ذات اقدس الهی می‌باشد. اگر قدرت نسبی شد در شرایط مختلف، تعلقش متفاوت است. مثلاً یک وزنه برداری که ۲۰۰ کیلو وزنه را بالای سرش نگه می‌دارد، یک کیلو برایش سخت نیست، دو کیلو هم برایش آسان است، ولی کمی مشکل‌تر است. ۵ کیلو کمی مشکل‌تر است. ۱۰۰ کیلو، بلند می‌کند ولی مشکل‌تر است. پس معلوم می‌شود که هر چه بالاتر رفت، به عجز نزدیک می‌شود. زمانی عجز معنا ندارد که قدرت حدی نداشته باشد. دیگر ۱ کیلو یا ۱۰۰ کیلو برایش فرقی ندارد، به این قدرت مطلق می‌گویند. به تعبیر شهید مطهری، آفریدن آسمان با این همه عظمت با یک پر کاه برای خدا یکی است؛ چون قدرت او بی‌نهایت است. قدرت بی‌نهایت معنایش این است که هر چه هم بالا برود، برایش فرقی ندارد.

نمونه‌ای از قدرت بی‌نهایت خداوند، آنجا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...»^۱ اتفاقاً این آیه هم در سیر و سیاق آیات معاد است و سیاق یکی از روش‌های تفسیری بود که مفسر به سیاق آیات نگاه کند و ببیند مثلاً آیات چه چیز را دارد بیان می‌کند. آقایی آمده بود این آیات را اینگونه تفسیر کرده بود که: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعَبًّا وَقُضْبًا * وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا * وَحَدَائِقَ غُلْبًا * وَفَاكِهَةً وَ أَبَا * مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِنِعَامِكُمْ * فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ»؛ انسان به غذایش نگاه کند، چگونه زمین را شکافتیم، چگونه دانه‌ها را بیرون آورده و گیاه رویاندیم و امثال ذالک. تفسیر کرده بود که این آیه به ما دستور می‌دهد که نسبت به غذا و مواد غذایی دقت داشته باشیم و بهداشت غذا را رعایت کنیم. یکی از آفتها همین است که اگر کسی به تعبیر امیرالمؤمنین (ع)

۱- ق آیه ۳۸

۲- عبس آیه ۲۴ الی ۳۳

در علمی تخصص نداشته باشد و بخواهد در آن علم دخالت نماید، بیش از آنکه اصلاح کند، افساد می‌کند. متأسفانه من دیدم که خبرنگاری رفته بود و با ایشان (که آدم خیرخواهی است ولی اشتباه کرده)، مصاحبه کند، این آقا ده‌ها آیه آورده بود ولی همه تفسیر به رأی بود. حتی به خود زحمت نداده بود که حداقل به نظر چند مفسر مراجعه نماید و ببیند که آنها چگونه تفسیر کرده‌اند. اصلاً سیاق این آیه در بحث محاجه با منکران معاد است. آنها می‌گویند معاد وجود ندارد، قیامت در کار نیست، خداوند هم به ایشان می‌فرماید: ببینید ما از زمین مرده، گیاه زنده می‌رویایم، خاک مرده را در مقابل شما به گیاه زنده تبدیل می‌نماییم. باورتان نیست؟! غذایتان را نگاه کنید، «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ». اصلاً آیه، آیه معاد است، وقتی که این فرد اصلاً به سبک و سیاق آن توجه نمی‌کند طبعاً به اشتباه هم می‌افتد. بحث سیاق در تفسیر بحث خیلی مهمی است. این آیه در سیاق آیات معاد است که خیلی هم روشن است. در آیه دیگر می‌فرماید: ما آسمانها و زمین را در شش روز (البته نه این روز ۲۴ ساعت، شش مرحله‌ای است که قرآن نام آن را روز گذاشته است) آفریدیم و ما را هیچ رنجی نگرفت. ببینید در «...مِنْ لُغُوبٍ»^۱ به این «مِنْ» اصطلاحاً مِنْ «زائد» می‌گویند. وقتی در سیاق نفی بیاید، ریشه نفی را محکم می‌کند. یعنی از آن موضوع چیزی باقی نمی‌گذارد. اگر گفته بود «...وَمَا مَسَّنَا لُغُوبٍ»؛ رنجی به ما نرسید، ممکن است یک رنج کوچکی رسیده باشد. وقتی می‌گوید: «...وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ»^۲ یعنی هیچ رنجی به ما نرسید. در واقع جنس رنج را در اینجا منتفی می‌کند. یعنی به اندازه سرسوزنی به ما رنج نرسید. این ویژگی قدرت مطلق است.

افعال قدرت نسبی چند ویژگی دارد. یکی از ویژگی‌هایش این است که رنج در فعلش است. می‌گویید: من پلک می‌زنم و هیچ رنجی هم نبرده‌ام. مگر این فعل نیست؟ پس من هم یک فعلی انجام دادم که رنجی ندارد. آیا قدرت مطلق شدم؟ می‌گوییم شما دقت ندارید، همین پلک زدن هم رنج دارد، ولی رنج آن کوچک است. مثل وزن یک نقطه‌ای می‌ماند که شما با قلم بر روی کاغذ بگذارید. به ظاهر وزن ندارد، ولی اگر همین را در یک ترازوی الکترونیکی بگذارید نشان می‌دهد که وزنش تغییر کرده است، اگر صدهزار نقطه بر روی کاغذ بگذارید، وزن آن کاملاً مشخص می‌شود به طوریکه حتی حسی خواهد شد. اگر به شخصی بگویند باید اینجا بنشین، تفنگی هم در مقابلش بگیرند و بگویند تا فردا صبح باید پلک بزنی، لحظه‌ای هم نباید چشمت راحت باشد. در پلک زدن‌های اول می‌گوید این که کار راحتی است، ولی کم‌کم همین رنج کوچک به یک شکنجه عجیب و غریب و کشنده تبدیل خواهد شد که ممکن است فرد راضی به مرگ شود ولی حاضر نباشد به این کار ادامه دهد. پس کار ما رنج دارد، منتها برخی از این رنج‌ها خیلی کوچکنند. وقتی در این آیه شریفه جنس رنج منتفی می‌شود، معنایش این است که خداوند در آفرینش آسمانها و زمین حتی به اندازه سختی یک پلک زدن هم رنج نبرده است. (دقت کنید که خاصیت «مِنْ» در اینجا، نفی جنس رنج است.) وقتی می‌گوید: «وَمَا مِنْ آلِهَةٍ إِلَّا اللَّهُ»، جنس اله غیر الله، نفی می‌شود. خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و به اندازه سرسوزن به وی رنج نرسید، برای اینجور خدایی آفرینش انسان که کاری ندارد.

چهارمین دلیل: در این دلیل خداوند یک نمونه زنده‌ای که در مقابل ماست را به ما ارائه داده است. آیات این مطلب متنوع‌ترند، به دلیل اینکه انسانها بیشتر با آن سروکار دارند. «فَأَنْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...»^۳؛ ببین خداوند چگونه زمین را زنده می‌کند بعد از مردنش. عده‌ای زنده شدن زمین را همین حالت احیا پیدا کردن و قابلیت رویش گرفته‌اند، زمین مرده را هم، زمین موات گویند. ما اصطلاحاً می‌گوییم زمین، زمانی زنده شده است که قابلیت رویاندن پیدا کند، یعنی زمین کشاورزی شده باشد و وقتی این خاصیت را از دست بدهد به طوریکه کود نداشته باشد، توانایی رویاندن نداشته باشد، می‌گوییم: این زمین موات است. این چه ربطی به معاد دارد؟! آیات این را نمی‌خواهد بگوید، بلکه مطلب دیگری مورد نظر آیات است.

۱- ق آیه ۳۸

۲- همان

۳- روم آیه ۵۰

لبّ مطلب این است: هر سال خداوند زمین مرده را به گیاه و اشیاء دارای روح و حیات تبدیل می‌کند. هسته خرما، یک سلول زنده دارد. این هسته خرما را در داخل زمین می‌گذارند، همان یک سلول زنده به تحرک آمده و از غذای اندوخته در داخل هسته تغذیه می‌کند و ریشه می‌سازد، سپس ریشه، قابلیت جذب از زمین پیدا می‌کند و مرتب اجزای بی‌جان خاک را جذب و تبدیل به سلول زنده می‌کند تا تبدیل به یک نخل تناور که چندین تریلیون سلول زنده در آن وجود دارد، می‌شود. دانشمندان می‌گویند که در آن هسته خرما یک سلول زنده وجود دارد. این سلول‌های زنده از آسمان نازل شده‌اند؟! اینها همان مواد غذایی دل خاک هستند که بی‌جان بودند، جذب ریشه شده و تبدیل به سلول زنده شدند. یعنی شما می‌بینید که خاک بی‌جان از طریق ریشه وارد گیاه شده و به سلول زنده و دارای شعور تبدیل شده است. خداوند می‌فرماید: ببینید ما داریم در مقابل شما خاک را به موجود دارای حیات تبدیل می‌کنیم.

بهترین دلیل برای امکان یک چیز، وقوع همان چیز است. اگر چیزی واقع شد معلوم می‌شود که امکان دارد، چون اگر امکان نداشت، واقع نمی‌شد. این بسیار دلیل عجیبی است که شهید مطهری در کتاب «زندگی جاوید یا حیات اخروی» خیلی زیبا این بحث را بیان کرده‌اند که عزیزان جهت تحقیق بیشتر می‌توانند مراجعه نمایند.

آیه ۲۴ سوره عبس به هم موضوع اشاره دارد «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»؛ انسان باید به غذایش نگاه کند که از چه راهی بدست آمده است، «أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا»^۱؛ ما باران آسمان را فرو ریختیم «ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا»^۲؛ زمین را چاک زدیم و گیاه رویاندیم. سپس قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ»^۳؛ هنگامی که آن حادثه عظیم قیامت بروز و ظهور کند. ابتدا این آیات را می‌فرماید، سپس می‌فرماید: خوب ببینید، قیامت هم هست. آیه ۵۷ از سوره اعراف می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِنَا لَهُ لَبَدٌ مِّمَّاتٍ فَانزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»؛ خداوند بادهایی می‌فرستد، ابرهای سنگینی را برمی‌دارد، آن را به سرزمین مرده سوق می‌دهد، باران از آن می‌بارد و زمین، گیاه‌های مختلف می‌رویاند و سپس می‌فرماید: «...كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۴؛ بدینسان مردگان را [انیز از قبرها] خارج می‌سازیم باشد که شما متذکر شوید. چگونه از دل زمین مرده این سلولهای زنده بیرون آمد؟ این همان خاک مرده است که تبدیل به سلولهای زنده شده است، خارج شدن شما هم عین همین است. چیز اضافه‌ای نیست. سپس در سوره حج همان طور که قبلاً ذکر شد ابتدای آیه اشاره به نشأه اولی یا آفرینش اول انسان است. انتهای آیه می‌فرماید: «...وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ يَبْرِجٌ»^۵؛ زمین بی‌جان است، سست و ساکن است، آب آسمان که می‌آید به جنب و جوش می‌آید و از هر زوجی از گیاهان پر سرور و پر ابتهاج می‌رویاند. سپس به مسئله قیامت اشاره می‌فرماید. در سوره ق می‌فرماید: «وَالنَّخْلُ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ»^۶؛ باز خداوند در اینجا نخل را مثال می‌زند. ببینید نخل تناور را از دل زمین بیرون آوردیم، رزق بندگان را در این قرار دادیم، سرزمین مرده را ما اینگونه زنده کردیم، همین قامت بلند نخل گل مرده‌ای بیش نبود، اکنون سلول‌های زنده و دارای شعور است، ما به آن زندگی بخشیدیم که دارید مشاهده می‌کنید و جهان نمایشگاهی عظیم از قدرت نمایی خداست. آیه ۹ سوره فاطر^۷ هم در این راستاست.

۱- عبس آیه ۲۵

۲- عبس آیه ۲۶

۳- عبس آیه ۳۳

۴- اعراف آیه ۵۷

۵- حج آیه ۵

۶- ق آیات ۱۰ و ۱۱

۷- «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فُسُقِنَا إِلَى بَلَدٍ مَيْتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»

قیامت سه مرحله‌ای است. مرحله اول نفخه صور است و فروپاشی. مرحله سوم نفخه صور است، قیام عمومی. دعوت عمومی برای احضار. مرحله دوم که بین این دو مرحله است یک فاصله‌ای است بین نفخه اول و نفخه دوم. خلقت در این مرحله است. روایت می‌فرماید^۱ که ابدان مردم در این فاصله که چهل سال طول می‌کشد، آبی از آسمان به نام «ماء الحیوان» فرو می‌ریزد که این آب انسانها را در گورها، آرام آرام نضج و رشد می‌دهد، همان طور که جنین در شکم مادر رشد کرده و به کودک تبدیل می‌شود. با این تفسیر، مسئله معاد خیلی ساده می‌شود. به همین سادگی رشد جنین که می‌بینیم. بعد که انسانها کامل شدند خدا روح را به آنها متعلق می‌سازد، زنده می‌شوند ولی به اراده الهی همه خوابند. بعد در نفخه دوم که احضار عمومی است، ناگهان قیام می‌کنند، این است که قرآن کریم در همه آیات سخن از قیام ناگهانی می‌زند. اگر به کل قرآن نگاه کنید یک آیه قرآن نداریم که نفخه دوم را باعث احیاء ناگهانی بداند. خیلی باید در قرآن دقت کرد.

امروز یکی از فضلاء حرف زیبایی زدند. همه آیات قرآن عجیب است. قرآن فرموده است: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ...»^۲ چرا نگفته «مَنْ آتَى بِالْحَسَنَةِ»، «مَنْ آتَى» یعنی «مَنْ فَعَلَ»؛ هرکس کار خوب انجام داد. ولی قرآن گفته هرکس کار خوب آورد، اشاره به این دارد که گاهی کار خوب انجام می‌دهیم ولی به خاطر گناهان، حبط می‌شود. مهم این است که حفظش کنیم و با خود به قیامت بیاوریم. ببینید قرآن چقدر دقیق است. چقدر انسانهایی بودند که کار خوب انجام دادند، ولی گناهانی انجام دادند که خداوند کار خوبشان را حبط نمود. مهم نگه داشتن آن است.

اینجا قرآن می‌فرماید: «... فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ...»^۳؛ ناگهان قیام می‌کنند. کجا گفته است «احیاء»؟؟ چرا شما زنده شدن ترجمه کرده‌اید؟ بعد هم که می‌گویند: چه کسی ما را از خواب بیدار کرد. برخی از مفسرین متأسفانه به این نکته دقت نکرده‌اند. در مورد شبهه آکل و مأکول هم که گفتیم ما هیچ دلیل قطعی نداریم که بدنی که به صحرای قیامت می‌آید الزاماً همین سلول‌هاست. در همین دنیا هم، الان شما که در اینجا نشستهاید، یکی دو ساعت دیگر که بیرون می‌روید، دهها هزار سلول شما نابود شده و دهها هزار سلول تازه جای آن را گرفته است. شما چیزی احساس می‌کنید؟ شخصیت شما تغییری کرده است؟ همین سیر ادامه دارد و زمانی که هفت سال و نیم شد کل سلول‌ها عوض شده است. شما همان آدم هستید. این اتفاق ده بار در عمر شما افتاده است، یکبار دیگر هم بیفتد. ما که عوض نمی‌شویم. بعضی از علماء مانند حسن زاده آملی معتقدند که اصلاً کالبد، در آخرت این بدن، نیست. دلایل فلسفی و خاص خودشان را هم دارند. و به نظر می‌رسد که ایشان در این نظریه تنها نباشند. کالبد انسان در برزخ عوض شده و به کالبد مثالی تبدیل می‌شود، روایت هم داریم. باید یکبار دیگر در برزخ هم بمیریم. جزء قطعیات هم هست.

علامه در تفسیر می‌فرماید که وقتی در نفخه دوم دمیده شد، اهل برزخ هم قبض روح می‌شوند، چون در آنجا هم روح به کالبد تعلق دارد؛ زیرا در هر نشئه‌ای، روح به کالبد تعلق دارد. در دنیا به کالبد مادی، در برزخ به کالبد مثالی و در آخرت برخی گفته‌اند: همین کالبد، برخی گفته‌اند: الزاماً همین نیست ولی بدن مادی است. بعضی از عرفا می‌گویند: بدن مادی هم نیست، جسمی لطیف حتی از کالبد برزخی هم لطیف‌تر است؛ چون جسم مادی هرگز تحمل رنج‌ها و لذت‌های عالم آخرت را ندارد. اصلاً قابلیت آن لذتها و عذابها را ندارد.

به بحث ضرورت معاد رسیدیم. این مرحله مقداری مشکل‌تر است باید از خدا کمک خواست. استدلال خیلی خوب است، ولی استدلال باید همراه با عبادت و تدبر و کثرت تفکر در امر قیامت باشد تا کم‌کم به دل رسوخ کند. اگر یک چوب را در داخل حوض آب بیندازید ظاهر آن خیس می‌شود اما اگر با اره چوب را ببرید می‌بینید داخل آن خشک است. اما همین چوب را سه روز در آب بیندازید بعد از سه روز هرچه آن را ببرید می‌بینید آب حتی به وسط چوب هم نفوذ کرده است. اگر کسی در استدلال منطقی درست و کثرت تفکر غوطه ور شد، آرام آرام این استدلال در قلب او رسوخ می‌کند. اما قرار

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۱ «إِنَّ مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ...»

۲- انعام آیه ۱۶۰

۳- زمر آیه ۶۸

نیست به محض اینکه برای شما از نظر فکری ثابت کردند، استدلال به دلتان رسوخ کند. اینجور استدلال‌ها باید خیلی زیاد در آن تدبیر کرد. در کنار آن باید ورزش روحی که همان عبادت است را هم انجام داد. «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۱؛ اینقدر خداوند را عبادت کن تا به یقین برسی. معلوم است که عبادت یقین می‌آورد. «وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ»^۲، امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: عمل شایسته (یعنی عبادت) باعث می‌شود که ایمانت افزوده شود. این مضمون همان آیه قران است که می‌فرماید: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ». این طور نیست که فقط به صرف استدلال بخواهیم کاری از پیش ببریم. استدلال لازم است اما کافی نیست. استدلال مانند این است که شما بنزین را در داخل ماشین می‌ریزید آیا به مقصد رسیدید؟ بنزین لازم است، اما برای رسیدن به مقصد کافی نیست، باید پشت ماشین نشسته و رانندگی کنید تا به مقصد برسید. اگر استدلال بخواهد در همان مرحله بماند این می‌شود که:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

ما در این قسمت روی دو دلیل عمده بحث می‌کنیم که به نظر من همین دو دلیل کافی است، اگر انسان با دیده بصیرت نگاه کند خیلی راحت می‌تواند به ضرورت معاد پی ببرد. اینجا هم هست که تأثیر درستی اعتقاد به توحید در باور قیامت مشخص می‌شود.

آنهایی که اعتقاد توحیدیشان از جهت نظری خلل ندارد، در اینجا می‌توانند استدلال را خوب بفهمند و گرنه نمی‌توانند و برایشان مفهوم نیست. اول از طریق برهان خُلف استدلال می‌کنیم. دو نوع برهان داریم. زمانی برهان مستقیم است. یک مثال ساده می‌زنم. چهار تا متهم را آورده‌اند که یکی از اینها قاتل است. آقای قاضی رو به یکی از آنها کرده و می‌گوید: قاتل تویی، این اثر انگشتت و دلایل را ذکر می‌کند و سه نفر دیگر را آزاد می‌کند. این برهان مستقیم است. زمانی اینگونه نمی‌گوید. قاتل را دور می‌زند. فرض کنید که قاتل نفر چهارم است. به نفر اول می‌گوید: شما در لحظه‌ای که مقتول کشته شده در محل قتل نبوده‌ای. آقای شماره ۲ شما هم در لحظه قتل به عیادت مریض رفته بودی و در آنجا رؤیت شده‌ای و شما نمی‌توانی قاتل باشی. به نفر سوم هم می‌گوید: شما هم به این دلیل قاتل نیستی. فقط شماره ۴ می‌ماند، پس قاتل شما هستید، نیاز به دلیل هم ندارد. البته به شرط اینکه قطعاً بدانیم که قاتل بین این چهار نفر است. در هندسه هم از این برهان زیاد استفاده می‌شود. برای اثبات یک مطلب چهار تا فرض را در نظر می‌گیرند و می‌گویند از این چهار تا خارج نیست، سپس فرض‌های باطل را یکی یکی خارج کرده و فرض صحیح را نگه می‌دارند و ثابت می‌شود. در فلسفه هم از این روش بسیار استفاده می‌شود. اگر یادتان باشد، در بحث ولایت فقیه گفتیم برای مسئله اداره جامعه بشری چهار فرض را می‌توان در نظر گرفت: ۱- هرکس زورش رسید حاکم شود. ۲- حاکم نداشته باشیم. ۳- حاکمی پیدا کنیم که نه حق باشد و نه باطل تا امام زمان (عج) بیاید. ۴- ولایت فقیه را بپذیریم. اول گفتیم اینکه جامعه حاکم نداشته باشد این امکان ندارد. روایت و همچنین تجربه مشهود هم، نشان می‌دهد. اینکه حاکمی باشد که نه حق باشد و نه باطل، این هم درست نیست چون بین حق و باطل واسطه‌ای نیست. هرچه حق نباشد باطل است. سوم اینکه بگوییم هرکس زورش رسید حکومت کند این به نص قرآن باطل است، چون همان طاغوت است. خوب کدام فرض باقی ماند؟ ولایت فقیه. پس باید آن را بپذیریم. به این نوع استدلال برهان خلف می‌گویند. ما می‌خواهیم در رابطه با عدل الهی از طریق برهان خلف ثابت کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک سؤال: مردن در برزخ، سختی و جان کندن دنیا را هم دارد؟ **جواب:** برای متقین و برای کسانی که در برزخ، اهل سعادتند، خیر؛ چون روایت می‌فرماید: خوداین متقین هم خواهان این مرگند و طبق آیات قرآن و روایات، جای کفار و جای مؤمنین را در بهشت موعود نشانشان می‌دهند و آن مراتب و منازل، خیلی عالی‌تر از عالم برزخ است (و عالم برزخ هم خیلی

۱- حجر آیه ۹۹

۲- بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۲۶۷ و نهج‌البلاغه، کلام ۱۷۶

عالی‌تر از دنیاست). این طوری دعا می‌کنند و می‌گویند: «رَبَّنَا أَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ لِنُنْجِيَ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا»؛ خدایا قیامت را به پا دار تا وعده‌های خودت را که به ما دادی عملی کنی. کفار هم هر روز دعایشان این هست: «رَبَّنَا لَا تُقِمِّ لَنَا السَّاعَةَ»؛ خدایا قیامت را به پا ندار. پس برای مؤمنان، این مردن، بشارت است. سخت نیست.

در مورد معاد جسمانی، سه تا نظریه وجود دارد:

اولاً: کلمه معاد یعنی برگشت روح به جسم. اینکه دوباره به جسم انسان، روح برمی‌گردد، پاداش می‌بیند یا مجازات می‌شود، بخاطر اعمال خوب یا بد.

اما سه نظر:

نظریه اول: می‌گوید حتماً همین سلولها و همین جسمند که من عرض کردم اولاً ما دلیلی از قرآن و روایات بصورت نص صریح بر این مطلب نداریم. بلکه حتی دلایلی بر خلافش وجود دارد که مفسرین هم گفته‌اند و امروز هم علم ثابت کرده که حتی در این دنیا هم جسم انسانها ثابت نیست. حالا اگر واقعاً این نظریه را بخواهیم بپذیریم آدمی که مثلاً در ۲۰ سالگی یک گناه کرده، در ۳۰ سالگی هم یک گناه کرده، در ۴۰ سالگی هم یک گناه کرده، حالا روز قیامت با کدام بدن محشور می‌شود؟ بدن ۲۰ سالگی، غیر از ۳۰ سالگی است، ۳۰ سالگی غیر از ۴۰ سالگی است، ۴۰ سالگی غیر از ۵۰ سالگی است با کدام بدن محشور می‌شود؟! اگر مجموع همه بدنها باشد که نمی‌شود و اگر بخواهد با بدن یکی از این دوران باشد، آن اجزا و جوارح قبلی چه می‌شود؟! اینجا دهها مشکل درست می‌شود، مضاف به اینکه آیاتی از قرآن هم برخلاف این گواهی می‌دهند.

نظریه دوم: جسم و مادی بودنش، مادی است، اما الزاماً خود همین جسم نیست، لکن سلولهای مادی و به همین شکلی که امروز هست. همین طوری که الآن تغییر و تحول دارند، هیچ منافاتی هم با حقیقت شخصیت ما پیدا نمی‌کند. شخصیت ما همان هست، ما همان آدمی بودیم که هستیم و افتخاراتمان، ننگهایمان، خوبهایمان، بدیهایمان مربوط به خودمان است.

نظریه سوم: آیه الله حسن زاده آملی در کتاب «انسان در عرف عرفان نظری» مطرح می‌کند که غیر از این دو تاست. می‌گویند: در هر نشئه‌ای و در هر عالمی چه در دنیا، چه در آخرت، چه برزخ، کالبد وجود دارد و روح به یک کالبدی متعلق است، منتها جنس آن کالبد، حتی بالاتر و لطیف‌تر از بدن برزخی است.

بحث اثبات ضرورت معاد:

حالا می‌خواهیم ثابت کنیم که این ممکن است، ضرورت هم دارد؛ یعنی حتماً هم خواهد شد.

اول از طریق عدل الهی:

قرار شد که ما استدلال نکنیم، بیاییم از برهان خلف استفاده کنیم. اینکار راحت‌تر و ساده‌تر است. اگر بخواهیم ثابت کنیم خدا عادل است، کافی است ثابت کنیم ظلم از خدا محال است. وقتی ثابت کردیم محال است خدا ظلم کند، مفهومی این است که خدا عادل است. بعد از آن مسئله قیامت را اثبات می‌کنیم.

روش ما: علل ظلم چیست؟ چه علت‌هایی باعث بروز ظلم می‌شوند؟ بالاخره هر چیزی یک علتی دارد. باید ببینیم این آقای که ظلم کرد، به چه دلیلی ظلم کرد. یک وقت نیاز داشت و این نیازمندی باعث ظلم شد. مثل افرادی که اموال مردم را می‌گیرند. یک وقت اجبار است مثل شخصی که سلاحی به دستش بدهند، بگویند: یا این بیگناه را می‌کُشی یا تو را خواهیم کُشت. این هم از ترس، بالاچار آن بیگناه را بکُشد. این هم ظلم است اما از روی اجبار است. یک وقتی از روی مرض است. مثل کسانی که از آدم کشتن و زدن و بستن و منفجر کردن، لذت می‌برند. در طول تاریخ هم این افراد کم نبودند. یک وقتی ظلم از روی جهل است، مانند قاضی که می‌خواهد عدالت کند اما چون قانون و روش قضاوت را بلد نیست، حکم

ظالمانه صادر می‌کند. علت ظلم، جهل قاضی بود. یا پدری که اصول تربیت را بلد نیست مثلاً به جای عنصر محبت از عنصر خشونت استفاده می‌کند. فکر می‌کند راه درست هم این است. به شخصیت فرزند خودش آسیب می‌زند. ظلم کرد در حق فرزندش، چون به مبانی تربیت، جهل داشت.

علل ظلم یکی از این چهار تاست یا جهل است یا مرض است یا نیاز است یا اجبار.

جهل، نقص در چیست؟ نقصان در علم. یعنی یک جایی را من بلد نیستم. مرض، نقصان در کمال روحی و وجودی است؛ یعنی من یک خلای در وجودم هست که این خلأ، باعث این حرکات ناهماهنگ می‌شود. نیاز، نقص در دارایی است؛ یعنی من یک چیزی را ندارم. اجبار، نقص در قدرت است. اگر من زور داشتم که کسی نمی‌توانست مرا مجبور کند. یک نقصانی در قدرت من هست که او بر من مسلط شده است.

تمام این علل برمی‌گردد به یک عنصر واحد که آن نقص است. پس می‌توانیم بگوییم علت ظلم، نقص است و خدا نقص ندارد، پس خدا به هیچ وجه ظلم نمی‌کند. این برهان خوب و ساده‌ای است. شما اگر بخواهید از برهان مستقیم استفاده کنید، آخر نمی‌توانید پاسخ همه را بدهید. ما که دلیل همه امور را نمی‌دانیم. اسرار و حقایق عالم برای ما مکشوف و پیدا نیست. چرا این زشت است؟ چرا آن زیباست؟ چرا این کمالات را دارد؟ چرا آن ندارد؟ چرا این قوی هست؟ چرا آن ضعیف است؟ چرا این غالب است؟ چرا آن مغلوب است؟ این اختلافات برای چه هست؟ این زمین چرا لم‌بزرع است؟ آن زمین چرا پر برکت است؟ اگر بخواهیم اینها را حل بکنیم، صرف یک عمر کم است.

این راه، راه طولانی است. راه نزدیک چیست؟ راه نزدیک، همین برهان خلف است. ما دلیل قطعی داریم که خدا ظلم نمی‌کند؛ چون ظلم، نقص است و خدا هم نقص ندارد. خیلی ساده. شما از این راحت‌تر می‌خواهید؟! آقا پس چرا اینطور است؟ می‌گوییم: جهل ماست. ما که همه چیز را نمی‌دانیم. همین طور جواب را می‌دهیم. چطور وقتی پزشک نسخه‌ای داد و نفهمیدیم مثلاً اسرار این دارو چیست؟ فوری می‌گوییم: ما پزشکی بلد نیستیم. چطور خودمان را راحت می‌کنیم! و وقتی دلیل قطعی داریم که آقا پزشک است دیگر خیلی محتاج نیستیم برای همه داروها، دلیل پیدا کنیم. من وقتی از دلیل قطعی برایم ثابت شد که خدا ظلم نمی‌کند، راحتیم. به فرض نتوانستم یک مطلبی را جواب بدهم، عدل الهی از راه دیگر برایم محرز است، «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱. این روش را امیرالمؤمنین (ع) به امام حسن (ع) توصیه می‌فرماید. در نامه ۳۱ می‌فرماید: «اگر چیزی از امور هستی بر تو مشتبه شد که نتوانستی جوابش را بفهمی، حمل بر جهلت کن.»

(البته جایی ما حمل بر جهل می‌کنیم که در کنار آن یک علم قطعی و برهان قطعی داشته باشیم مثل اینجا).

ثابت کردیم خدا عادل است، چه ربطی به قیامت دارد؟! ما می‌خواهیم ضرورت معادرا اثبات کنیم. اگر واقعاً کسی ادعا کند من معتقد به عدل الهی‌ام، اما معاد را هم قبول ندارم، این تناقض‌گویی است. به خاطر اینکه اگر ما معاد را انکار کنیم نسبت ظلم به خدا داده‌ایم؛ چون خدا انسان را آفرید، بعد هم به او قدرت داد که هر کار بخواهد بکند! مگر کسی غیر از خدا اینکار را کرد، خودش گفته: قوتی جز قوت خدا نیست عقل هم همین را می‌گوید، دلیل هم برایش هست. می‌گوییم: خدا یا تو چطور این کار را کردی؟! آدم را آفریدی، به او زور هم دادی، فکر هم به او دادی، بمب اتم درست کرد، ریخت روی سر مردم. این همه آدم گشت، حالا هم جان آنها را گرفتی، تمام شدند و رفتند، این چه عدالتی است؟! اصلاً توجیه پذیر نیست. یا باید بگوییم من عدل الهی را قبول ندارم که توحیدش دیگر توحید نیست؛ چون به خدا نسبت نقص داده است. نسبت ظلم یعنی نسبت نقص. نسبت نقص یعنی نفی حقیقت توحید، یعنی در اعتقاد، خدا را خدا ندانستن. یا باید عدل خدا را انکار کند یا باید قیامت را هم بپذیرد. درست مثل این هست که یک آئینه‌ای در اینجا باشد، کسی بگوید من قبول دارم به سطح آئینه، نور تابیده ولی انعکاسش را قبول ندارم. می‌گوییم: شما یا باید تابش نور را انکار کنید یا باید انعکاس را هم بپذیرید. نمی‌توانید بین این دو را تفکیک کنید. لذا نمی‌توان گفت: عدل الهی را می‌پذیرم، معاد را نمی‌پذیرم. پس تکلیف این همه

۱- بقره آیات ۲۱۶ و ۲۳۲، آل عمران آیه ۶۶ و ...

۲- نهج البلاغه مرحوم محمد دشتی، ص ۵۲۴، فراز شماره ۴۱ «أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَأَحْمِلْهُ عَلَىٰ جِهَاتِكَ»

آدمهای ظالم چه می‌شود؟ معاویه‌ها و هیتلرها و جنایتکاران و بدکاران بمیرند، علی بن ابیطالب (ع) هم که می‌فرماید: «و الله اگر هفت اقلیم عالم به من بدهند که پوسته جو از دهان مورچه بگیرم این کار را نخواهم کرد.»، آن هم تمام بشود، بعد هم همه یک‌یک بیفتند در گودال عدم و تمام بشوند و بروند. شما اسم این را می‌گذارید عدل؟! اگر عدل الهی ثابت شد یعنی تابش نور به آئینه ثابت شده است، انعکاس (معاد)، خود به خود ثابت است. اگر فرض کنیم معاد نباشد، ظلم توسط خدا تحقق یافته است؛ یعنی خدا موجوداتی آفرید، به آنها زور داد که ظلم بکنند بعد هم تمام شد؛ این می‌شود ظلم. ولی چون خدا ضرورتاً عادل است، پس ضرورتاً معاد وجود دارد. ما از طریق عدالت الهی، توانستیم به اصل معاد برسیم. این آیات مربوط به عدل الهی است: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا...»^۲؛ ما میزانهای عدالت را در روز قیامت برپا می‌کنیم، هیچ انسانی ذره‌ای مورد ظلم واقع نمی‌شود. اصلاً ماهیت جهان اینست که هیچ ظلمی در آن واقع نمی‌شود. شاید بگویید: ما می‌بینیم که واقع می‌شود. این ظاهر کار است. خدا یک روزی دارد که از این روز هیچ ظالمی، رد نمی‌شود و هیچ مظلومی، مظلوم رد نمی‌شود تا ذره آخر، خدا حساب را صاف می‌کند، «...فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا...». یک جایی می‌فرماید: «...وَلَا يُظْلَمُونَ قَتِيلًا»^۳؛ «قتیل» به آن نخ باریک می‌گویند که در شکاف هسته خرماسست. به اندازه ارزش این به کسی ظلم نمی‌شود. «وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا...»^۴؛ گفتار و وعده خدا بر ایشان واقع می‌شود به خاطر ظلمشان. یعنی ظالمین آنجا مجازات اعمالشان را می‌بینند، «...فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ»^۵؛ در نتیجه ایشان دم برنیاورند. «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ...»^۶؛ ظالمین در آن روز معذرت خواهی‌شان هیچ نفعی برایشان ندارد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۷؛ خدا به کسی ظلم نمی‌کند مردمند که به خودشان ظلم می‌کنند. «...وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»^۸؛ مردم اعمال خود را حاضر می‌بینند خدا به هیچ کس ظلمی نمی‌کند. شاید این بحث تجسم اعمال که ما بعداً عرض می‌کنیم، به این حقیقت اشاره داشته باشد که خدا مجازاتش حتی چیزی بیشتر از آثار خود اعمال نیست. چون مجازات باید زائد بر اثر عمل باشد. مثلاً فردی خیلی وجیه، مکین، دارای شخصیت، دارای حرمت و جبهه بود یک خلافی کرد مثلاً خدای نکرده دزدی کرد، بعد به او گفتند: به خاطر سوابقت و خدمتهایت، مثلاً دیگر دستت را نمی‌بریم و زندانت نمی‌کنیم. می‌گوید: آبرویم رفته. من در شهر با شماتت مردم روبرو هستم. می‌گویند: این دیگر اثر عملت است، این را دیگر نمی‌توانیم چاره کنیم. باید چوبت می‌زدیم که چوبت نزدیم، اما این اثر کار خودت است. ظاهر آیات این را نشان می‌دهد که حتی چیزی فراتر از خود عمل در قیامت نیست. می‌گویند: این آتش، خود آتش عملت است ما چیزی به آن اضافه نکردیم. ما چوب اضافه به تو نمی‌زنیم. این اقتضای رحمت مطلق است. اما این را دیگر خودت کردی. کاری نمی‌توان کرد. این آتش را خودت خلق کردی، ما دیگر چوب اضافه‌ای به تو نمی‌زنیم اما آتشی را که خود درست کردی، تحمل کن. «...وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»^۹؛ خدا به کسی ظلم نمی‌کند. اصلاً قیامت برای این است که ظلمی در دنیا نباشد و اصولاً نظام آفرینش را خدا طوری آفریده که هیچ ظلمی را نمی‌پذیرد. شما یک قطره روغن را از فاصله ۱۰۰ متری رها کنید روی یک استخر مثلاً با عمق ۵ متری. با سرعت می‌خورد روی سطح استخر و در عمق آب فرو می‌رود، اما آرام، آرام برمی‌گردد روی سطح آب، می‌بینیم آب قبولش نکرد. اصلاً با آب

۱- نهج البلاغه، کلام ۲۲۴

۲- انبیاء آیه ۴۷

۳- نساء آیه ۴۹، اسراء آیه ۷۱

۴- نمل آیه ۸۵

۵- همان

۶- روم آیه ۵۷

۷- یونس آیه ۴۴

۸- کهف آیه ۴۹

۹- همان

مخلوط نشد. نظام آب، طوری هست که این روغن را در خود هضم نمی‌کند، ظاهراً نفوذ می‌کند اما برمی‌گردد سر جای اولش. «يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ»؛ روز قیامت که روز سیطره مظلوم بر ظالم است خیلی سخت‌تر از آن روز دنیاست که سیطره ظالم بر مظلوم است. «... وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»؛ اعمالشان را حاضر می‌بینند خدا به احدی ظلم نمی‌کند. «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا...»؛ قیامت می‌آید شکی در قیامت نیست. دقت کنید، قرآن در هیچ کجا نرمود: «لَا مُرْتَابَ فِيهَا»؛ شک کننده‌ای در قیامت نیست، فرموده است: «لَا رَيْبَ فِيهَا»؛ شکی در قیامت نیست. اشاره به نفس شک دارد نه به فاعل شک؛ چون شکاک که در مورد قیامت زیاد است. اتفاقاً قرآن می‌نالد از انبوهی و کثرت کسانی که به روز قیامت شک دارند. خدا را قبول دارد، اما قیامت را قبول ندارد. کفار به هم خبر می‌دادند و می‌گفتند: این مرد می‌گوید قیامت می‌شود و شما دوباره زنده می‌شوید. بعد می‌گفتند: «... أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا...»؛ به الله دروغ بسته است. یعنی ما الله را قبول داریم، قیامت را قبول نداریم. شک کننده در قیامت زیاد است اما چرا قرآن فرمود: «لَا رَيْبَ فِيهَا»؟ یعنی ضروری و قطعی است. وقوعش حتمی است، سنت لایتغیر است. بعد در سوره نجم می‌فرماید: «... لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى»^۵. اصلاً فلسفه قیامت، مجازات ستمگران را پاداش صالحان است.

بحث ما حکمت الهی بود و اولین دلیلان عدل الهی. ثابت کردیم خدا ضرورتاً عادل است و اگر ضرورتاً عادل است قیامت هم ضروری است. آیات فراوان قرآن هم این را گواهی می‌کنند. و اما دوم، حکمت الهی: این را هم از طریق برهان خُلف عمل می‌کنیم. یعنی به جای اینکه ثابت کنیم خدا حکیم است ثابت می‌کنیم خدا، فعل عبث، که نقطه مقابل حکمت است، انجام نمی‌دهد. یعنی ثابت می‌کنیم، محال است خدا، فعل غیر حکیمانه انجام دهد. اگر این را ثابت کردیم حکمت الهی ثابت شده است.

اولاً حکمتی که در مورد خدا می‌گویند: خدا حکیم است، با حکمتی که در مورد مثلاً لقمان می‌گویند حکیم است، فرق دارد. قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ...»؛ ما به لقمان، حکمت را دادیم اینکه خدا را سپاس بگذار و شکر کن. بهترین تعریفی که برای حکمت شده است، دید واقع‌بینانه به پدیده‌های عالم هستی است. یعنی دید انسان نسبت به پدیده‌های عالم هستی، دید و اعتقادی مطابق واقع باشد. گاهی وقتها، اعتقاد انسان، اعتقاد باطل و فاسد است. مثلاً قدیمها می‌گفتند: زمین، مسطح است در حالیکه این یک اعتقاد باطلی است. می‌گفتند که خورشید به دور زمین می‌گردد. این اعتقاد باطلی است. اعتقاد واقعی این است که زمین کروی است. زمین، هم به دور خورشید می‌گردد. در جهان مادی، اثبات این مسائل خیلی مشکل نیست. یک کافر هم می‌تواند به اینها دسترسی پیدا کند کما اینکه دیده‌اید. با تلسکوپ و ادوات و تجهیزات، به آن دست پیدا کرده‌اند. اما همین که به ماوراء رسید دیگر تلسکوپ و آزمایشگاه و میکروسکوپ و اینها بکار نمی‌آید. آنجاست که عقل سلیم و فطرت صاف لازم است که کفار ندارند. کسانی می‌توانند به واقعیت پی ببرند که پاک هستند. آنهایی که آئینه وجودشان رذیلت ندارد.

آیا جهان، جبر است؟ یک عده می‌گویند: جبر است. یک عده می‌گویند: اختیار است. یک عده هم می‌گویند: نه جبر است و نه اختیار. هر سه نفر که راست نمی‌گویند. حرف واقعی را یک گروه می‌زند. آن گروهی که حرفشان مطابق با واقع است، حرفشان حکیمانه است. حالا اگر کسی در تمام مسائل مربوط به عالم هستی اینگونه شد می‌گویند حکیم. همه چیز را

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار

۲- کهف آیه ۴۹

۳- حج آیه ۷

۴- یونس آیه ۱۷، انعام آیه ۲۱، انعام آیه ۹۳ و ...

۵- نجم آیه ۳۱

۶- لقمان آیه ۱۲

همان طوری می‌فهمد که هست. ما خیلی از چیزها را یک جور می‌فهمیم ولی واقعیت یک چیز دیگری است. برای انسان، حکمت این است. اما برای خدا معنای حکمت این نیست. معنای حکمت برای خدا این است که خدا کار عبث انجام نمی‌دهد.

مثلاً کار بچه‌ها، که ساعتها می‌نشینند و مثلاً یک ساختمان کوچکی می‌سازند و در آخر، بخاطر اندک منازعه‌ای آن را خراب می‌کنند. ما اگر ثابت کنیم که خدا فعل عبث انجام نمی‌دهد، بالضرورة حکمت الهی را ثابت کردیم؛ چون وقتی کسی هیچگونه کار عبثی انجام نداد، معنایش این است که هر کاری که انجام می‌دهد، فعل حکیمانه است. باید ببینیم دلایل فعل عبث چیست؟ و ببینیم آن دلایل در خدا وجود دارد یا نه. یکی از دلایل جهل است. مثلاً فردی با تمام تجهیزات شروع به شخم زدن زمینهای بی‌آب می‌کند و می‌گوید: می‌خواهم یک شالیزار برنج ایجاد کنم. می‌گوییم: در اینجا خار هم بوجود نمی‌آید، اینجا اصلاً آبی ندارد. کار او عبث است؛ چون جهل دارد؛ جهل به علوم کشاورزی و به وضعیت منطقه دارد؛ او فکر می‌کند که می‌تواند چاه آبی بزند و به آب برسد و با آن آب می‌تواند زمینها را آبیاری کند. در حالیکه نمی‌داند اگر اینجا را تا مثلاً ۴۰۰ متر هم حفر کند، به آب نمی‌رسد.

دلیل دوم فعل عبث، مرض است؛ مثل دیوانگانی که کارهای بیپوده انجام می‌دهند.

دلیل عبث گاهی وقتها نیاز روانی است؛ مانند بچه‌ها. بچه باید بازی کند اگر بازی نکنند مریض می‌شود، (البته بجز اولیای الهی؛ یکی از اصحاب امام رضا(ع) می‌گوید: وقتی شنیدم امام جواد(ع) ۸ ساله‌اند و امام است، گفتم لابد حالت بچگی ایشان از بین نرفته و باید بازی کنند. برای همین چند اسباب بازی خریدم و برای امام بردم؛ وقتی وارد شدم هنوز تحویل نداده بودم، دیدم چهره امام غضب‌آلود است. گفتم: آقا، من هدیه‌ای برای شما گرفته‌ام و آن را جلوی امام گذاشتم. حضرت به شدت عصبانی شدند و گفتند: «مَا لِلْعَبِّ خُلْفًا»؛ ما برای بازی آفریده نشده‌ایم. پس نیاز روانی باعث می‌شود که کسی دست به کار عبثی بزند و بعد هم آن را خراب کند.

دلیل دیگر اجبار است؛ مثلاً در تاریخ آمده‌است که آلمانیها، اسرا را مجبور می‌کردند که خندقی را بکنند و بعد از کندن، آن را پر کنند، اینگونه برای آنها بحران روانی ایجاد می‌کردند و آنها را به بیگاری می‌کشیدند؛ که این یکی از دلایل کار عبث است.

علت دیگر فعل عبث، ملال است. گاهی اوقات ملال دامنگیر شخصی می‌شود و باعث می‌شود که دست به یک کاری بزند که خودش را از ملال نجات دهد. اینها دلایل عبث است و به دقت بنگرید همه آنها نقصند. جهل نقص است، مرض نقص است، نیاز روانی نقص است، اجبار هم نقص در قدرت است. اگر کسی مجبور شد یعنی اینکه قدرت ندارد که از خودش دفاع کند، زور اجبارکننده بیشتر است، پس اینها نقص است. ملال هم نقص است؛ چون وقتی ملال بر من غلبه کرد، من مغلوب ملال هستم. اگر شما زورتان به ملال می‌رسید که ملال را از خودتان دور می‌کردید. خدا نه مغلوب ملال است، نه مغلوب تأسف، نه مغلوب حزن، نه مغلوب شادی، نه مغلوب حسرت و نه مغلوب خنده. یک وقت کسی چیزی می‌گوید، به شدت خنده‌تان می‌گیرد، هر کاری هم می‌کنید قدرت کنترل ندارید، مغلوبید، با اینکه نمی‌خواهید. مثلاً در حال نماز خواندن هستی، کسی حرف خنده‌داری زد، نمی‌خواهید بخندید ولی بی‌اختیار می‌خندید. یا یک حالت رقت به شما دست می‌دهد، گریه‌تان می‌گیرد، بی‌اختیار گریه می‌کنید. در اینجا مغلوب گریه شدید. خدا مغلوب هیچ چیز نمی‌شود. گاهی مغلوب شدن، در جاهایی، نشانه جهل است. مثلاً یک لطیفه به شما می‌گویند، خنده‌تان می‌گیرد. آیا اگر بلد بودید خنده می‌کردید؟ چرا خندیدید؟ چون به آن جهل داشتید. وقتی علم پیدا کردید، نفر بعد که نقل کرد، می‌گویید: این لطیفه را بلدم، یکی دیگر بگو. خدا هیچ وقت خنده‌اش نمی‌گیرد. قدرت مطلق که مغلوب ملال نیست. اینها نکات زیبای توحیدی است. خدا مغلوب ملال نیست. جهل و مرض نقص است، نیاز روانی نقص است، اجبار هم نقص است. خدا نقصی ندارد و چون خدا نقصی ندارد محال است که کار عبث انجام دهد. پس ما حکمت الهی را ثابت کردیم. اما اگر گفتیم: قبول داریم

که خدا حکیم است، بالضروره هم حکیم است، اما معاد را قبول نداریم، این می‌شود همان قصه آینه و انعکاس و تابش. ادعا می‌کنیم نور به این آینه صاف تابیده است، اما منعکس نشده است. این تناقض است. به معمار می‌گوییم که برای چه این مصالح و کارگران را جمع کرده‌ای؟ می‌گوید: برای اینکه ساختمان بسازیم. بعد چکار کنید؟ یک مقدار مواد منفجره بیاوریم و آن را منفجر کنیم و بعد هم دوباره شروع کنیم به ساختمان سازی. می‌گوییم: خدایا این تشکیلات برای چیست؟ می‌گوید: برای انسان. انسان برای چه؟ برای اینکه وقتی کامل شد، داس مرگ را بگذاریم ساقه حیات بشری را قطع کنیم و روی هم انباشته کنیم. بعد چه؟ آنها را بیاندازیم در گودال عدم و دوباره انسان خلق کنیم. آیا این خدای حکیم است؟ خدا می‌گوید: نه! من داس مرگ را که گذاشتم بر ساقه بشریت، تازه گندمها را از کاهها جدا می‌کنم، «... إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»؛ آنها را از هم جدا می‌کنم. گندمها در جایگاه خودشان قرار می‌گیرند، کاهها هم در جایگاه خودشان. قرآن می‌فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»؛ شما حساب کردید که ما شما را بیهوده آفریدیم. چطور آدم این جور فکر می‌کند؟ اینکه «أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»؛ با این تصور که بر نمی‌گردید؛ یعنی اگر فکر کردید رجعتی در قیامت نیست، فعل عالم هستی و فعل خدا را عبث پنداشتید؛ یعنی انکار قیامت مساوی است با نسبت دادن فعل عبث به خدا، یعنی انکار حکمت الهی. انکار حکمت الهی یعنی نسبت دادن نقص به خدا. نسبت دادن نقص به خدا یعنی انکار اساس توحید. آن کسی که قیامت را انکار کرد، توحیدش هم توحید نیست. آن کسی که نبوت را انکار کرد، خدا را نشناخته است، «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ...»؛ آنهايي که گفتند خدا پیغمبری نفرستاده اصلاً خدا را نشناختند. یک خدای موهومی می‌پرستند. یک خدایی که ساخته ذهن خودشان است نه خدایی که سازنده ذهنشان است. خدایی می‌پرستند که مخلوق ذهن آنهاست، نه خدایی که خالق ذهن آنهاست. اگر کسی حکمت الهی و عدل الهی را انکار کرد، توحیدش هم مشکل دارد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ وَبَنِيَّ وَمَعْدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

ادامه دلایل امکان معاد

۲- خلقت آسمانها

دلیل: خدای قادر بر خلق آسمانهای شگفت، قدرت بر خلق مجدد دارد.

آیات:

- «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ...» (یس آیه ۸۱)

- «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ...» (احقاف آیه ۳۳)

- «لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْثَرَ...» (غافر آیه ۵۷)

گوشه ای از عظمت آسمانها

۳- قدرت مطلق

لب مطلب: برای قدرت بی انتها آفریدن همه اشیاء یکسان است و آسان و مشکل ندارد.

- رنج در فعل خدا راه ندارد.

- نمونه: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ» (ق آیه ۳۸)

۴- ارائه نمونه زنده (بهار و طبیعت)

لب مطلب: خداوند هر سال زمین مرده را به حیات طبیعی گیاهان، تبدیل می‌فرماید.

در قرآن آیات بسیار در این رابطه آمده است:

۱- حج آیه ۱۷

۲- مؤمنون آیه ۱۱۵

۳- انعام آیه ۹۱

- «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس آیه ۲۴)
- «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا...» (اعراف آیه ۵۷)
- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ... وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً...» (حج آیه ۵)
- «وَالنَّخْلَ بِاسْتِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ» (ق آیات ۱۰ و ۱۱)
- «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاہُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِہَا كَذَلِكَ النُّشُورُ» (فاطر آیه ۹)

دو نکته مهم:

الف: خلق مجدد هم تدریجی است. ب: طرح شبهه آکل و ماکول و جواب آن.

ضرورت معاد

- دلایل قبل جهت اثبات امکان معاد.
- دلایل ضرورت معاد (عمده دلایل):

الف - عدل الهی

- اثبات از طریق برهان خلف.
- ضد عدل <-> ظلم: اگر اثبات کنیم ظلم از خدا محال است ضرورت عدل او را اثبات کرده ایم.

روش:

<table style="border: none;"> <tr> <td style="border: none;">۱- جهل</td> <td rowspan="4" style="border: none; vertical-align: middle;">} دلایل ظلم:</td> <td style="border: none;">تمام اینها</td> </tr> <tr> <td style="border: none;">۲- مرض</td> <td style="border: none;">نقص است</td> </tr> <tr> <td style="border: none;">۳- نیاز</td> <td style="border: none;">و نقضی در</td> </tr> <tr> <td style="border: none;">۴- اجبار</td> <td style="border: none;">خدا نیست</td> </tr> </table>	۱- جهل	} دلایل ظلم:	تمام اینها	۲- مرض	نقص است	۳- نیاز	و نقضی در	۴- اجبار	خدا نیست	محال است که ذات اقدس حق ظلم کند.
۱- جهل	} دلایل ظلم:		تمام اینها							
۲- مرض			نقص است							
۳- نیاز			و نقضی در							
۴- اجبار		خدا نیست								

اگر فرض کنیم معاد نباشد، ظلم توسط خدا تحقق یافته ← چون ضرورتاً خدا ظالم نیست، پس ضرورتاً معاد وجود دارد. ساده: ظلم توسط خدا محال است ← عدم وقوع معاد محال است ← چون مساوی ظلم توسط خداست.

ب: حکمت الهی:

- از طریق برهان خلف
- ضد حکمت ← عبث (فعل بیهوده)
- اگر محال بودن عبث را در حق خدا اثبات کنیم ضرورت حکمت او اثبات می شود

<table style="border: none;"> <tr> <td style="border: none;">- جهل</td> <td rowspan="4" style="border: none; vertical-align: middle;">} دلایل عبث:</td> </tr> <tr> <td style="border: none;">- مرض</td> </tr> <tr> <td style="border: none;">- نیاز روانی</td> </tr> <tr> <td style="border: none;">- اجبار</td> </tr> </table>	- جهل	} دلایل عبث:	- مرض	- نیاز روانی	- اجبار	
- جهل	} دلایل عبث:					
- مرض						
- نیاز روانی						
- اجبار						

اینها نقص است و نقص در ذات حق نیست ← محال است که خدا کار عبث انجام دهد. فرض عدم معاد یعنی وقوع عبث در فعل خدا ← لاجرم معاد ضرورت دارد.

آیات مربوط به عدل و توضیح آنها:

- «وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ...» (انبیاء آیه ۴۷)
- «وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ» (نمل آیه ۸۵)
- «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ...» (روم آیه ۵۷)
- «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ...» (یونس آیه ۴۴)
- «...وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (کهف آیه ۴۹)

- «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتَجْزِيَ...» (طه آیه ۱۵)
 - «...لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا...» (نجم آیه ۳۱)
- آیات مربوط به حکمت الهی:
- «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا...» (مؤمنون آیه ۱۱۵)
 - «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا...» (انبیاء آیات ۱۶ و ۱۷)
 - «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (دخان آیه ۳۸)

(لتماس دعا)